

کودتای ۲۸ مرداد

(۱۳)

کودتای ۲۸ مرداد را می توان بدون کم ترین تعصبی آغازگر مرحله جدیدی دانست که خسارت های بی شمار آن هر روز دامنه وسیع تری می گیرد. برای پیشگیری از خسارت ها یک راه بیشتر نیست. باید به جزئیات تلاش رهبر فقید نهضت ملی ایران و ملی کردن صنایع نفت پی ببریم، آن را بشناسیم تا بتوانیم به دلایل اقدام انگلیس و امریکا در رابطه با کودتای ۲۸ مرداد پی ببریم. پس از دو مرحله مهم شناخت نهضت ملی و پی بردن به دلایل و شیوه های انجام کودتای ۲۸ مرداد و اهداف نهفته در آن قادر خواهیم شد از تداوم خسارت های روزافزون آن پیش گیری کرده و نهضت ملی را بار دیگر به وجود آوریم.

آقای دکتر فخرالدین عظیمی نتیجه تحقیقات علمی خود را در چنین زمینه ای که در بالا اشاره شد در یک کتاب به نام «حاکمیت ملی و دشمنان آن» منتشر ساخته اند. این کتاب توسط «نشر نگاره آفتاب» در سال ۱۳۸۳ منتشر شده که خواندن آن را به عموم ایران دوستان پیشنهاد می کنیم.

اکنون قسمت بسیار مهمی از این اثر ارزنده و پژوهش علمی را که در بخش ۵ این کتاب به رشته تحریر در آمده در زیر تقدیم می کنیم. این پژوهش مهم را در ۵ یا ۶ بخش منتشر می کنیم تا بتوانیم آن را به دفعات، با حجم کم ضمیمه ای میل های الکترونیکی به یاران این تارنما در درون ایران بفرستیم.

تارنمای «چه باید کرد؟»
محمد حسینی

دوستی های گذرا و دشمنی های پایدار نهضت ملی ایران

بخش (۲)

آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی

کاشانی در طول زندگی سیاسی دراز خود، وجهه اعتبار دینی خود را به همراه استعدادی که هم برای پایمردی و هم انعطاف پذیری داشت به کار پیشبرد هدفهای سیاسی خود گرفته بود. او در عراق با امپریالیسم انگلستان نبرد کرده بود و در سالهای آغازین قدرت رضاخان از چهره های فعال صحنه سیاسی ایران بود و به عضویت مجلس مؤسسانی درآمد که پادشاهی رضاشاه را رسمیت بخشید. در طول سالهایی که جنگ جهانی دوم جریان داشت از کسانی بود که به سبب همدلی با آلمان بازداشت شد؛ قوام او را به تبعید فرستاد؛ و بعد از سوء قصد ناکامی که

۱۱۱ یاران پیشین: دوستیهای گذرا و دشمنیهای پایدار

در بهمن ۱۳۲۷ علیه شاه صورت گرفت دوباره ناگزیر به ترک ایران شد. کاشانی با پشتیبانی از جنبشی که برای ملی کردن صنعت نفت پدید آمده بود به صحنه سیاست فعال ایران بازگشت. سیمای ضد امپریالیستی جنبش او را جلب کرد و در عین حال فرصتی پدید می آورد که بر اعتبار سیاسی خود بیفزاید و نام خود را بر سر زبانها اندازد.

کاشانی اگر نقش خود را در جنبش ملی مهمتر از نقش مصدق نمی‌دانست کمتر نیز نمی‌پنداشت. او با منش سیاسی خود می‌خواست ادعایش را بر کرسی بنشانند که رهبری است که در برخورداری از وجهه و منزلت ملی، دست کم، همپای مصدق است و یاوریش برای بقای سیاسی مصدق حیاتی است. او در عین حال رهبر و سیاستگری مریدپرور و حمایت‌پیشه بود و خود را ناگزیر به توجه به خواستها و انتظارات مریدان فراوان، از جمله خویشاوندانش، می‌دید. کوشش او در جلب خشنودی این مریدان موجب شده بود به آسانی برای حصول هدفهای آنان پادرمیانی کند، بدون درنگ چندان برای آنان توصیه‌نامه بنویسد و برای کاریابی برای آنان یا برطرف کردن مشکلاتشان ادارات دولتی را زیر فشار قرار دهد. گذشته از اینها او از دخالت در برگماشتن کارکنان دولت یا مداخله در انتخابات مجلس هفدهم نیز رویگردان نبود. این گونه رفتارها و به ویژه موضوع انتخابات که کاشانی و پسران او می‌خواستند نقش فعالی در آن ایفا کنند موجب بُهت، ناخشنودی و نگرانی مصدق و پشتیبانان او شد.^۲

در خلال نخستین سال زمامداری مصدق، کاشانی مصدقیان را در به شکست کشاندن گامهای مخالفان‌شان یاری کرد؛ از جمله یاوریهایی

او این بود که به اقداماتی که برای بر حذر کردن شاه از همکاری با مدعیانی مانند قوام صورت می‌گرفت کمک کرد. با این همه، رابطه کاشانی با مصدق نمی‌توانست دوستانه بماند و دیر یا زود محتوم به تیرگی و شکست بود. سبب این بود که ارزشهای سیاسی، رهیافتها و ارجحیتهای آنان متفاوت بود. اما آنان از جهتی دیگر به یکدیگر شباهت داشتند: هر یک از آنان بر آن بود که جنبش ملی بدون او دوامی نخواهد یافت و هر کدام ادعای دیگری را در این مورد ناروا می‌دانست. کاشانی پیش از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ نیز نسبت به مصدق ناخشنودی ابراز کرده و از کسانی مانند جواد بوشهری برای جانشینی او هواداری کرده بود.^۳ اما کاشانی با قوام بسیار مخالف بود و در کمک به ناکامی او به سود مصدق درنگی نکرد و نقش مهمی ایفا کرد.

پیش از قیام ۳۰ تیر مخالفان مصدق به امید بهره‌برداری از رقابت کاشانی و مصدق که چندان از نظرها پنهان نمانده بود، و به قصد دامن

زدن بیشتر به این رقابت، زمینه انتخاب کاشانی به ریاست مجلس را فراهم کردند. بقایی و حائری زاده نیز هر یک در این میان نقشهای مهمی بازی کردند. همان نمایندگان که پیشتر به حسن امامی (امام جمعه) رأی داده بودند اکنون دست یاری تمام عیار به کاشانی دادند. ریاست کاشانی بر قوه قانونگذاری، در شرایطی که مصدق می خواست اقتدار قوه اجرایی را بیفزاید، مخالفان مصدق را مطمئن می کرد که کشمکش میان دو نهاد یادشده برخورد کاشانی و مصدق را ژرفتر خواهد کرد. همان گونه که پیش بینی شده بود اختلاف نظرهای شخصی کاشانی و مصدق در پی درگیریهایی که آن دو در مقامهای رسمی خود با یکدیگر

یاران پیشین: دوستیهای گذرا و دشمنیهای پایدار ۱۱۳

پیدا کردند، ژرفتر شد. کاشانی، در مقام ریاست مجلس، به ناگزیر می بایست خود را پاسدار پارسامآب «قانون اساسی» بنمایاند، در حالی که مصدق به تخطی از قانون اساسی متهم بود. اما آنچه تخطی از قانون اساسی تلقی می شد، تنها طرد تفسیری از قانون اساسی بود که به چیزی جز بن بست سیاسی نمی انجامید؛^۴ تفسیری که متضمن صحنه گذاشتن بر اقتدار عملاً ناچیز نخست وزیر بود و هواداران فراوانی داشت، ولی مصدق آن را رد می کرد. انگلستان دوستانی مانند جمال امامی، رضا حکمت (سردار فاخر)، هادی طاهری و سیدضیاء از آن جمله بودند و مدافعان دیگر این تفسیر، کاشانی، مکی، بقایی و حائری زاده بودند. کاشانی، پس از قیام ۳۰ تیر، آشکارا با برخی از انتصابهای مصدق به مخالفت برخاست و کسی را که مصدق به عنوان معاون وزارت دفاع برگزیده بود شایسته ندانست؛ اما در تصمیمهای مصدق تغییری حاصل نشد. مصدق از این گونه دخالتها در اداره کشور بسیار ناخشنود بود و برخی از کارهای کاشانی را غیرمسئولانه می دانست.^۵ خط مشی کلی مصدق این بود که توصیه های فراوان کاشانی به سود این و آن را نادیده بگیرد. خطر درگیری آشکار میان دو رهبر تلاشهای میانجی گرانه ای را دامن زد و به دیدار آن دو در نیمه دوم شهریور ۱۳۳۱ (سپتامبر ۱۹۵۲) انجامید که درباره آن تبلیغ زیادی شد؛ ولی زمینه همکاری حقیقی آنان روز به روز ناچیزتر می شد. کاشانی از ابراز مخالفت آشکار با مصدق پرهیز داشت؛ تا مدتها وجود اختلاف نظر میان خود و مصدق را انکار می کرد و به این ترفند بسنده می کرد که از اطرافیان مصدق انتقاد کند ولی خود را هوادار شخص او جلوه گر سازد.^۶ در دی ماه ۱۳۳۱

(دسامبر ۱۹۵۲) هنگامی که مصدق خواستار آن شد که اختیاراتی را که از مجلس گرفته بود برای یک سال دیگر تمدید شود، اختلاف او و کاشانی از همیشه آشکارتر شد. کاشانی به عنوان یک چهره سرشناس ملی و در مقام ریاست مجلس، علناً و به شدت با درخواست مصدق مخالفت ورزید و تلاش کرد مانع تصویب آن شود.^۷

با این همه، لایحه اختیارات با رأی اکثریت بزرگی از نمایندگان تصویب شد و کاشانی که تحقیر شده بود عقب‌نشینی کرده مدعی شد که از سخنانش تعبیر نادرست کرده‌اند. تیره‌تر شدن روزافزون روابط کاشانی و مصدق نگرانی فراوان هواداران جنبش ملی را دامن زد و تلاش‌های دامنه‌داری برای آشتی و سازگاری آن دو صورت گرفت، ولی حاصلی به بار نیامد. مثلاً در اوایل بهمن ماه ۱۳۳۱ (اواخر ژانویه ۱۹۵۳) تلاش‌های میانجی‌گرانه بار دیگر به دیدار دو رهبر و صدور اعلامیه‌ای درباره ادامه همکاری آنان انجامید، ولی جای تردید نمانده بود که شکافی ژرف کاشانی و مصدق را از یکدیگر جدا می‌کند و هریک از آنان به راهی دیگر می‌رود.^۸ کاشانی، بیش از پیش، بر ضرورت رعایت بی‌کم‌وکاست قانون اساسی پای می‌فشرد و گام‌هایی را که بر دامنه دشواریهای مصدق می‌افزود تشویق می‌کرد. مصدق به این نتیجه رسیده بود که لوازم و زمینه‌های درک پایدار و متقابل میان او و کاشانی و هرگونه اتفاق نظر اصولی درباره مسائلی که کشور با آنها روبه‌روست موجود نیست. او کاشانی و اقداماتش را نادیده می‌گرفت و در برابر او به سکوتی گویا بسنده می‌کرد. مصدق این واقعیت را تشخیص داده بود که کاشانی، به ویژه در مقام ریاست مجلس، مصمم

۱۱۵ یاران پیشین: دوستیهای گذرا و دشمنیهای پایدار

است به همکاری برای درمانده کردن او و تقویت شاه دست یازد؛ اما چنین برمی‌آید که مصدق پی‌آمدهای کینه‌توزی با بیگانگی بازگشت‌ناپذیر کاشانی را به درستی ارزیابی نکرده بود. او شاید میزان آمادگی کاشانی در همکاری فعالانه با شاهیان و دوستان انگلستان و فراهم کردن زمینه برکناری خود از نخست‌وزیری را دست‌کم گرفته بود.

در آستانه رویدادهای نهم اسفند ۱۳۳۱ برخی از مصدقیان که از دشمنیهای کاشانی و نزدیکی او با شاه سخت آزرده‌خاطر بودند، می‌خواستند نخست‌ت‌نشست نفوذ کاشانی را از میان ببرند و سپس به خود شاه پردازند؛^۹ اما کاری علیه کاشانی صورت نگرفت و نهم اسفند فرصتی برای او فراهم کرد که انتقام عقب‌نشینیهای اخیر خود را بگیرد.

براساس گزارشی که سیا فراهم آورد، کاشانی، در نهم اسفند، شاه را برای پیشبرد هدفهای خود آلت دست قرار داد.^{۱۰} او نه تنها آشکارا و بی هیچ پرده پوشی به همراهی با شاه و دیگر مخالفان مصدق و دلیرتر کردن آنان پرداخت، بلکه در اطمینان بخشیدن به آنها که مصدق سخت آسیب پذیر است، نقشی قاطع ایفا کرد. پس از آنکه مصدق، که در اثر رویدادهای نهم اسفند به سختی تکان خورده بود، اقتدار خود را دوباره برقرار کرد، بار دیگر کاشانی خود را ناگزیر دید پشتیبانی صوری خود را از او اعلام کند، اما این ابراز پشتیبانی کمتر از همیشه متقاعدکننده جلوه می کرد.^{۱۱} کاشانی نقش مهمی در مهار کردن مجلس احراز کرده بود و مجلس در اثر شکافها و درگیری میان مصدقیان و هواداران تاکتیکی کاشانی دستخوش دسته بندیهای (فراکسیونیسیم) آشکار شده، به صحنه رویاروییهای بی امان و پرخاشگریهای تلخی تبدیل شده بود.^{۱۲}

در آغاز اردیبهشت ۱۳۳۲ (آوریل ۱۹۵۲) سرتیپ محمود افشارطوس، رئیس شهرستانی، در اثر توطئه ای که کارگزاران انگلستان و عوامل زاهدی در آن درگیر بودند، به قتل رسید. زاهدی، به همراهی میراشرافی که به یکی از حامیان پرشور کاشانی بدل شده بود، با تأیید آشکار و سفارش مهمان نوازانه کاشانی، در مجلس پناه گرفت و به این ترتیب از دستگیری در امان ماند. کاشانی به یکی از منابع الهام اصلی مصدق ستیزان تبدیل شده بود تا جایی که مقامات انگلیسی و امریکایی این امکان را از نظر دور نمی داشتند که خود او نخست وزیری را عهده دار شود.^{۱۳} البته امریکاییان کاشانی را فردی فرصت طلب می دانستند و برآن بودند که اگر نخست وزیر شود پایگاه قدرت او از پایگاه قدرت مصدق محدودتر خواهد بود.^{۱۴} انگلیسیان نیز نظری مشابه داشتند.^{۱۵}

مصدق ستیزانِ هوادار شاه، دوستانِ انگلستان و دیگر مخالفانِ محافظه کارِ مصدق که مدتها بود از کاشانی برای مقابله با مصدق بهره می گرفتند همچنان و پافشارانه به کاشانی القا می کردند که مصدق بدون حمایت او نمی توانسته است و نمی تواند بر سر کار بماند. ترفند آنان در تأکید گزاف آمیز بر نقش کاشانی و اینکه بدون او شیرازه نهضت ملی گسسته خواهد شد، آزر جویی، غرور و جاه طلبی کاشانی را ارضا می کرد یا بیشتر دامن می زد و او را به جنبش و دلیری وامی داشت. در عین حال، این ترفند، مصدق را در بر کرسی نشان دادن اقتدار خود مصممتر می کرد و این خود بر دامنه کینه توزی کاشانی می افزود.^{۱۶} در دهم تیرماه ۱۳۳۲ (آغاز ژوئیه ۱۹۵۳) هواداران مصدق در مجلس مانع انتخاب دوباره کاشانی به ریاست مجلس شدند و این کامیابی بزرگی تلقی شد.

اما در پی تاکتیکهای بازدارنده و اخلال‌گرانه مخالفان، کارایی مجلس بسیار کاهش یافته بود و امکان بهره‌برداری مخالفان از آن برای پایان دادن به زمامداری مصدق بیشتر شده بود. اقدام مصدق در دست‌یازی به همه‌پرسی برای انحلال مجلس موجب شد که کاشانی در ابراز خشم و کینه‌توزی علیه مصدق دیگر حد و اندازه‌ای نشناسد.^{۱۷} خانه کاشانی به یکی از مراکز اصلی تلاشهای مصدق‌ستیزانه تبدیل شد.

تاکتیک مصدق در نادیده گرفتن کاشانی، با رفتار سردی که با او داشت، ناشی از این باور بود که کاشانی خود را آماده همکاری با نیروهایی نشان داده بود که می‌خواستند نفوذ بیگانگان بر ایران را بازگردانند و مصدق این را در خور بخشش نمی‌دانست.^{۱۸} کاشانی احساس می‌کرد که نقش او در پشتیبانی و پاسداری از زمامداری مصدق، نه موجب قدرشناسی کافی شده و نه سهم متناسبی را از بهره‌های سیاسی و نمادین نصیب او کرده است. با این همه، اساسیترین عاملی که موجب دشمنی فزاینده کاشانی با مصدق، و خصومت دیرنده اسلام‌گرایان دیگر با او بود، این واقعیت بود که یک رهبر غیرمذهبی (سکولار) به پشتوانه باورها، ارزشها و احساسات ملی توانسته است یک آیت‌الله سیاسی بلندپایه را تحت الشعاع قرار دهد، ترفندهای وی را خنثی کند و او را به حاشیه سیاست ایران براند.

ادامه به زودی در بخش ۳